عطف کتاب

تحلیل زبانشناختی رمان

زبان‌شناسی و رمان
راجر فاولر
ترجمه: محمد غفاری
نشر: نی
چاپ اول: ۱۳۹۰

■ «زبان‌شناسی و رمان»، همان‌طور که از نامش هم پیداست، کتابی است که نویسنده در آن شیوه‌ای از تحلیل رمان به دست داده که بیش از هر چیز بر دانش زبان‌شناسی و قواعد آن استوار است. راجر فاولر در این کتاب که یکی از کتاب‌های کلاسیک در زمینه نقد زبان‌شناختی است، به چگونگی تحلیل رمان بر اساس سه نظریه مهم زبان‌شناسی پرداخته است. این سه نظریه عبارتند از: دستور زبان گشتاری زایشی نوم چامسکی، زبان‌شناسی نقش‌نگر مایکل هلیدی و روایت‌شناسی ساختار باور تسوتان تودوروف و آلگیرداس گره ماس. «زبان‌شناسی و رمان» شامل پنج فصل است با عنوان‌های: اصول، سازمایه‌ها، متن، گفتمان، رمان‌نویس، خواننده و با همستان. برای روشن‌تر شدن برخی مباحث این کتاب برای خواننده فارسی‌زبان، مترجم واژه‌نامه‌ای تشریحی نیز به انتهای کتاب افزوده است. محمد غفاری – مترجم این کتاب – پیش از این کتاب مبانی سبک‌شناسی را نیز در زمینه نقد زبان‌شناختی به فارسی ترجمه کرده است. زبان‌شناسی و رمان را نشر نی با قیمت ۵۶۰۰ تومان منتشر کرده است.

قاب عکس بزرگ سیاه‌سفید

من از سی و سه نفر
زندگینامه خلبان یحیی ساعد پازوکی
نگارش و تدوین: مصطفی محمدی
انتشارات پالیزان
چاپ اول: ۱۳۹۰

■ «توی غربت که افتادم، تازه فهمیدم که چقدر برام مهمِ و دوست دارم توی خودم بازبینی کنم تا ببینم اهل کجام و اصل و نسبم چیه؟ انساب و پشت و حتی سن و سال اجدادم به هنگام مرگ یا ترک شون رو توی ذهنم مرور می‌کردم: ... من یحیی شدم چون جدم یحیی بود؛ یحیی‌خان پازوکی از تبار ایل پازوک و صاحب‌منصبان دوره قاجاریه که ازش جز یک قاب عکس بزرگ سیاه – سفید چیز دیگری توی خاطرم باقی نمانده.» آنچه خواندید قسمتی است از مقدمه زندگینامه خلبان یحیی ساعد پازوکی با عنوان «من از سی و سه نفر» است که توسط مصطفی محمدی نوشته شده است. کتاب، حاصل ۱۰ نشستی است که نویسنده با سرهنگ ساعد پازوکی برگزار کرده و در این ۱۰ نشست، سرهنگ خلبان خاطرات خود را برای نویسنده نقل کرده و حاصل این خاطرات شفاهی کتاب ۲۰۰صفحه‌ای «من از سی و سه نفر». نویسنده در سرآغاز کتاب درباره شیوه روایت خاطرات شده است سرهنگ ساعد پازوکی می‌نویسد: «خاطرات او در گذر زمان معلق است؛ گاه در فرودگاه نظامی اهواز و گاه توی شهر سن آنتونیو تگزاس یا از زمانی به زمان دیگر – بدون ملاحظه ترتیب وقوع خاطرات و روند زندگی – عبور می‌کند تا بتواند با شیوه سیال ذهن به همه گذشته‌هایش دست بیندازد و در تکلف فواصل و ترتیب تاریخی آنها قرار نگیرد.» من از سی و سه نفر را انتشارات پالیزان منتشر کرده است.

همیشه دو دوربین لعنتی

گوزن‌ها با چشم باز می‌خوابند
شهرام شهیدی
نشر اتاق آبی
چاپ اول: ۱۳۸۹

■ «گوزن‌ها با چشم باز می‌خوابند»، نوشته شهرام شهیدی، مجموعه‌ای است که در آن داستان‌ها، همگی با تم مشترک «جنگ» و آسیب‌های آن به هم پیوند خورده‌اند. نویسنده، این کتاب را به «همه آسیب‌دیدگان جنگ در جهان» تقدیم کرده. داستان‌ها، طعم تلخی دارند و هریک با لحنی تلخ و اندوهبار منظره‌ای از جنگ و عوارض آن را بر خواننده آشکار می‌کنند. برخی از داستان‌ها در خود میدان جنگ اتفاق می‌افتد و برخی به پس از جنگ و تاثیرات بعدی آن در زندگی آدم‌هایی که در جنگ درگیر بوده‌اند، می‌پردازد.جبهه‌های جنگ و همچنین شهرهایی که خاطرات و نشانه‌های جنگ را حمل می‌کنند، مکان‌های اصلی رخدادهای داستان‌های شهرام شهیدی در این مجموعه است و به همین دلیل، داستان‌ها بین فضاهای شهری و میدان جنگ در رفت و آمدند. جنگ در داستان‌های این مجموعه در روزمره‌ترین لحظه‌های زندگی آدم‌ها هم حضوری غیرمستقیم دارد و حال و هوای زندگی روزمره را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد.«گوزن‌ها با چشم باز می‌خوابند» شامل ۱۰ داستان است. اینک سطرهایی از داستان «بید مجنون» از این مجموعه: «... همیشه دو دوربین لعنتی از هرچه می‌بینم عکس برمی‌دارد. از رد هواپیماها در آسمان تا صف ماشین‌هایی که پشت جایگاه‌های پمپ بنزین معطل مانده‌اند. از کامیون‌هایی که کمک‌های مردمی را به شهرها می‌برند تا ابرهایی که در آسمان به شکل‌های عجیبی درمی‌آمدند. ابری شبیه یک کوسه یا یکی دیگر که شبیه قارچ‌های سمی است ...»

عکس: Corbis

نگاهی به رمان «ستاره دوردست»، روبرتو بولانیو

فرزندان کودتا

احمد غلامی
داستان‌نویس

یک شیلیایی در روز دوشنبه به من گفت هیچ شیلیایی باور ندارد که فردا سه‌شنبه است.

مارکز

رودریگو فرسان، نویسنده آرژانتینی درباره روبرتو بولانیو می‌گوید: «روبرتو زمانی به‌عنوان نویسنده ظهور کرد که آمریکای لاتین دیگر هیچ اعتقادی به آرمانشهر نداشت. زمانی که بهشت، جهنم شده بود و حسی خوفناک، کابوس‌های بیداری و گریز مدام از وقایع وحشتناک بر رمان او سایه انداخته بود.» او باز می‌گوید: «کتاب‌های او سیاسی هستند، اما ستیزه‌جویانه یا عوام‌فریبانه نیستند. بیشتر تداعی‌کننده رازگونگی هیپی‌ها هستند. بولانیو متفاوت است. از این نظر که هویتی سیال دارد درحالی که مارکز کلمبیایی، یوسای پرویی و فوئنتس مکزیکی همه در مهم‌ترین آثارشان هویتی نزدیک به سرزمین مادری‌شان دارند اما بولانیو شخصیت اصلی رمان‌هایش را از این کشور به آن کشور سرگردان و آواره می‌کند و ماموریت‌شان محکوم به ناامیدی است.» اگرچه مهم‌ترین رمان روبرتو بولانیو، رمان «۲۶۶۶» است که سه سال پس از مرگش جایزه حلقه منتقدان کتاب ملی را در سال ۲۰۰۸ گرفت، اما «ستاره دوردست» با حجمی بسیار کمتر از آن رمان که رمانی «۱۱۱» صفحه‌ای است، شوکی تکان‌دهنده است که «پدرو پارامو»، شاهکار خوان رولفو را به یاد می‌آورد، البته هیچ نزدیکی‌ای، نه در سبک و نه در فضا بین این دو رمان وجود ندارد. وجه مشترک این دو رمان فقط در این نکته نهفته است که خوانندگان را از زیر سایه سنگین نویسندگانی چون مارکز، فوئنتس و یوسا بیرون می‌کند و دنیایی پیش‌روی آنان می‌گذارد که با وضعیت آنان بسیار سازگار است. به همین دلیل فکر می‌کنم خوانندگان فارسی‌زبان در درک و دریافت لحظه‌های حسی این رمان بسیار آمادگی دارند.

اپیزود زندگی روبرتو بولانیو در سال ۱۹۷۳، اصلی‌ترین اپیزود زندگی اوست، چون تاثیر وقایع این سال در همه آثارش تجسم‌یافته است. او در ۱۹۷۳ برای پیوستن به صف انقلابیون و حمایت از دولت سوسیالیست سالوادور آلنده از مکزیک به شیلی می‌آید و پس از کودتای پینوشه علیه آلنده، کودتا علیه آرمان به اتهام تروریست بودن به هشت سال زندان محکوم می‌شود، اما تراژدی کودتا رخ طنزگونه‌اش را به او نشان می‌دهد و بولانیو توسط دو نفر از همکلاسی‌های سابق فراری داده می‌شود. این شوخ‌طبعی روزگار در آثار بولانیو ردی از طنز تلخ در هنگامه شکنجه و بحران به‌جا می‌گذارد. بولانیو این تجربه شگفت‌انگیز را در داستان «کارت رقص» به تصویر می‌کشد.

«ستاره دوردست» پر از تضادهای حسی است، مثل کودکی بولانیو که پدرش راننده کامیون است و بوکس‌باز، اما روبرتو لاغر و نحیف و نزدیک‌بین است و خوره کتاب. بچه‌ای ناامیدکننده که هیچ‌کس آینده‌ای برایش متصور نیست. بچه‌های مدرسه آزارش می‌دهند و او انزوا را برمی‌گزیند.

رمان «ستاره دوردست» یکی از فرزندان بولانیو است که مثل دیگر آثارش در کودتا متولد شده است. دقیق‌تر بگویم نطفه‌اش در آرمانگرایی – انقلاب – بسته و در کودتا متولد شده است. برای همین نویسنده در این رمان با شیبی ملایم از فضاهای ملایم و آهنگین به سوی خشونتی عریان سرازیر می‌شود. فضای لطیف بین چند دانشجوی شاعر که بیشتر آمیزه‌ای از رقابت‌های ادبی و عاشقانه است، آرام‌آرام به سوی خشونتی بی‌بدیل سوق داده می‌شود. «کارلوس ویدر» یا آلبرتو رویز- تاگل شخصیت بی‌نظیری است که در این جمع دانشجویی در کارگاه شعرخوانی خوان اشتاین به شعرخوانی می‌پردازد. او موقر و متین است و ذهنی شفاف دارد. در میان پسران فقط او بر دختران جلسه اثری چشمگیر دارد و در رقابتی عاشقانه با راوی و دوستش بیبیانو موفق می‌شود مخ خواهران دوقلوی گارمندیا را با خونسردی بزند و راوی و دوستش را حسرت به دل بگذارد. او حتی از مارتا خیکی هم بگی‌نگی دل می‌برد. اما این دلبری‌های عاشقانه پایانی غم‌انگیز و بهتر بگویم پایانی رعب‌انگیز دارد. روبرتو بولانیو در آغاز رمان و انتهای فصل اول آنچنان خواننده را شوکه می‌کند که بعید است خواننده‌ای پس از پایان این فصل بتواند کتاب را کنار بگذارد. بهترین توصیف درباره این فصل این است که نویسنده به سرعت تیر خلاص را شلیک می‌کند. سراشیبی فضای شاعرانه رمان به سوی فضایی خشن و تهوع‌آور چنان هنرمندانه صورت می‌گیرد که نتیجه آن فقط و فقط بهت و سکوت است. این سراشیبی به سوی خشونت در فصل دوم نیز تندتر می‌شود. در تضاد بین فضای غم‌انگیز زندان و آسمان نیمه‌ابری آن روز که به ناگاه هواپیمایی در آن ظاهر می‌شود و با چرخ زدن‌های خود در دل آسمان شعر می‌نویسد، اشارت عمیقی وجود دارد به انسان‌های آرمان‌باخته زندان و ریزه‌خواران کودتا که در عرش سیر می‌کنند. این بازی آرمان در بند، کودتای در اوج و بازی شعر، ابر و آسمان چنان تضاد زیبایی خلق می‌کند که همه‌چیز آرام‌آرام با هماهنگی به ورطه سقوط و خشونت می‌رود. آنکه در اوج آسمان است و همدستان با عوامل کودتا، کسی نیست جز کارلوس ویدر که قبلا آلبرتو رویز- تاگل دانشجوی شاعر حلقه خوآن اشتاین بود. اکنون ویدر ستوان نیروی هوایی است با مسلکی شاعرانه که با شعرنگاری در آسمان به شهرت رسیده است. در همین ایام خیلی‌ها ناگهانی ناپدید می‌شوند مثل خصلت کودتا که عده‌ای را پیدا و عده‌ای را ناپیدا می‌کند. خواهران دوقلوی گارمندیا اولین قربانیان این بازی وحشت هستند. کارلوس ویدر با ایمان شاعرانه شعر و جنایت را شانه به شانه هم پیش می‌برد. جاه‌طلبی‌اش برای دگرگون کردن شعر شیلی او را به جنایت حیرت‌انگیز وامی‌دارد. رفتارش تجلی تقابل شعر و نازیسم است. در واقع تبدیل شدن آلبرتو رویز- تاگل به ویدر بیانگر سرنوشت خود شیلی است که از آلنده به پینوشه تبدیل می‌شود. ویدر نماینده واقعی و گاه انتزاعی خود شیلی است. ابتکار هنرمندانه و خلاقانه‌اش در ویرانگری است. او این ابتکار خلاقانه را که آمیزه‌ای از شعر و نازیسم، عشق و خشونت است در نمایشگاه عکسی از قربانیانش در جمع اصحاب کودتا به نمایش می‌گذارد. گالری عکسی در اتاق خواب برپا می‌کند و همه‌چیز در یک مراسم آیینی به سراشیبی سقوط هل داده می‌شود. این گالری دهشتناک عکس چنان تاثیر رعب‌آوری دارد که نیمی از نمایندگان خشونت میهمانی را به سرعت ترک می‌کنند و ویدر نشان می‌دهد جنایت آگاهانه و شاعرانه کمال همه جنایت‌هاست. در این نمایش عکس، هنر و جنایت چنان به یکدیگر گره می‌خورند که خواننده، کارلوس ویدر را مستحق ستایشی نفرت‌انگیز می‌داند. ویدر نشان می‌دهد جاه‌طلبی انسان و جنون زیبایی شناختی‌اش مرزی ندارد. حتی آن را می‌توان در میان عکس‌هایی از بدن‌های مثله‌شده دید. ویدر در اوج خلق این هنر جنایت به ته جاه‌طلبی‌اش می‌رسد و پس از آن به انزوای ناخواسته قدم می‌گذارد تا مثل دیگر کودتاچیان به مرگی غیرمنتظره دچار شود. راوی داستان، بیبیانو، خوآن اشتاین و دیگوسوتو و کارلوس ویدر در یک چیز مشترکند. آنان فرزندان کودتا هستند و هرکس در وضعیت ناممکن نقش خودش را بازی می‌کند.

اهمیت و جذابیت رمان «ستاره دوردست» به گریزهای داستانی‌اش است، خرده داستان‌هایی که در دل داستان اصلی روایت می‌شوند مانند داستان ناپدیدی و سرنوشت اشتاین و سوتر. اما از همه جذاب‌تر داستان لورنزو است. لورنزو در کودکی دست‌هایش را به دلیل بالا رفتن از تیرهای برق فشار قوی از دست می‌دهد. لورنزو زندگی رقت‌باری دارد که نمی‌تواند تحمل کند و تصمیم به خودکشی می‌گیرد. داخل آب می‌پرد. در عمق دریا و در مرز میان مرگ و زندگی، زندگی‌اش را مثل فیلمی مرور می‌کند و دوباره به زندگی ایمان می‌آورد. تلاش می‌کند تا خودش را از مرگ خودخواسته نجات دهد. با نداشتن دست این آزمون بزرگی است برای او که در آن موفق می‌شود و با خودش می‌گوید: «در وضعیت سیاسی – اجتماعی فعلی خودکشی کاری است مزخرف و مهمل، چه بهتر که شاعری مخفی شوم.» یکی دیگر از شخصیت‌های به‌یادماندنی رمان «ستاره دوردست» رومرو، پلیس جنایی است. کسی که به کمک راوی داستان ویدر را می‌یابد. رومرو شخصیتی ناب و متناقض دارد، آدمی دوست‌داشتنی و مزاحمی سخت‌کوش که موی دماغ است. اگرچه او از پس کارلوس ویدر برمی‌آید اما دیگر رویایی در سر ندارد. فقط می‌خواهد دفتر و دستکی راه بیندازد و مراسم ختم و کفن و دفن ترتیب بدهد. چون معتقد است: «اگر با ظرافت و دقت در این کار عملی کنی پول خوبی توش هست.»

«ستاره دوردست»: بورخس‌خوانی از روی دست بولانیو

«ظاهر» کارلوس ویدر

علی شروقی: بورخس می‌نویسد: «در بوئنوس‌آیرس ظاهر سکه‌ای معمولی به ارزش ۲۰ سنت است. حروف NT و عدد دو گویی با تیغ یا قلمتراش بر روی آن نقش شده است. ۱۹۲۹ تاریخی است که بر روی دیگر آن است.» (هزارتوهای بورخس/ترجمه احمد میرعلایی) قصه بورخس با توصیف ساده‌ترین، متعارف‌ترین، روزمره‌ترین و بی‌آزارترین شکل «ظاهر»، آغاز می‌شود اما از سطر سوم به بعد قصه، «ظاهر» شروع به دگردیسی می‌کند و کم‌کم به شبح هول تبدیل می‌شود. راوی قصه بورخس هرچه سعی می‌کند نمی‌تواند از فکر «ظاهر» - سکه‌ای که فروشنده به جای بقیه پول و لابه‌لای پول‌های خرد به او داده است – بیرون بیاید و «تاثیر اهریمنی» آن را از بین ببرد. درست مثل شخصیت‌های رمان «ستاره دوردست» روبرتو بولانیو که از فکر کردن به کارلوس ویدر – کسی که در کارگاه‌های شعر او را به نام آلبرتو رویز – تاگل می‌شناختند – گریزی ندارند چرا که کارلوس ویدر همچون کودتای شیلی خود را به ذهن و زندگی آنها تحمیل کرده است. کارلوس ویدر، شکل زیبایی شناختی یک کودتای سیاسی است که پیش از تجلی سیاسی کودتا، به درون شاعران انقلابی رخنه کرده و با آنها قاطی شده است و منابع الهامش را با ربودن تخیل آنها و مصادره این تخیل، به چنگ آورده و آن را به انقلابی علیه انقلاب یعنی نوعی آوانگاردیسم افراطی همدست با رژیم کودتا بدل کرده است: «در آن زمان ویدر در اوج شهرت بود. بعد از سفر موفقیت‌آمیزش به قطب جنوب و نمایش‌های هوایی متعدد در شهرهای مختلف شیلی از او می‌خواستند تا مسوولیت اجرای کاری بزرگ را گردن بگیرد، کاری چنان چشمگیر که به دنیا حالی بشود که نه تنها رژیم جدید و هنر آوانگارد در تضاد با یکدیگر نیستند، که برعکس.» کارلوس ویدر یک شاعر نظامی است: ادغام حکومت نظامی و هنر از طریق در آوردن هنر به شکلی که در عین ظاهری آوانگارد و سنت‌شکن، حکومت کودتا را آشوبناک نکند: کارلوس ویدر با دود هواپیما بر آسمان شعر می‌نویسد و این نه آشوب که ادای آشوب است. کارلوس ویدر، همان «ظاهر» است. «ظاهر»، هم در تحت اللفظی‌ترین معنای آن و هم در معناهایی که بورخس در قصه‌اش نقل می‌کند. معناهایی که ظاهر را به یک هیولا... به یک کابوس آزاردهنده که دست از سر راوی برنمی‌دارد تبدیل می‌کنند: و زمانه دیکتاتور سبکی منطبق با کلان روایت‌های رمان‌های اروپایی را برای روایت کودتا برمی‌گزید. بولانیو اما مسیری بورخسی را انتخاب کرده است. مسیری که مرکزگریز است و نمی‌توان دست‌کم به صورت مستقیم و بی‌واسطه، شاخه‌ای از ادبیات مرکز (رمان اروپایی) به شمارش آورد. روایت بولانیو از کودتا در فاصله حافظه و فراموشی شکل می‌گیرد و روایتی است نه مبتنی بر مستندات قطعی ماحصل تحقیق که بر مبنای اسنادی مشکوک و غیرقطعی و آن هم نقل‌شده از روی حافظه متشتت و خطاکار راوی بعد از کودتا خانه به دوش و بی‌وطن شده. روایت بولانیو از کودتا روایتی بی‌وطن است. روایتی ساخته‌شده از خاطره و فراموشی و مکان‌های خالی مانده در حافظه. روایتی که در جایی مستقر نمی‌شود و نمی‌تواند به جایی مطمئن اتکا کند و این، بهترین روایت برای نوشتن به مثابه مقاومت در برابر ساختارها و جریان‌های غالب است. جایی از رمان، ویدر می‌گوید که برای او «هیچ چیز خطرناک‌تر از سکوت نبوده» و شگرد روایی بولانیو درست بر پایه همان سکوت و وقفه‌هایی که ویدر به عنوان شاعر متصل به قدرت از آن وحشت دارد و می‌خواهد آن را پر کند، شکل گرفته است.

ستاره دوردست
روبرتو بولانیو
ترجمه: پویا رفویی
ناشر: نیک
چاپ اول: ۱۳۹۰

درباره «حرامیان»، نوشته ویلیام فاکنر

انگشت زخمی کودکی

«حرامیان»، هرچند گویای آخرین رمان ویلیام فاکنر و در واقع رمان پیری اوست اما در حقیقت آن را می‌توان جوانانه‌ترین رمان فاکنر نامید. رمانی که در آن گذر از کودکی به بلوغ جوانی با ریتمی پر افت و خیز و سرخوشانه روایت شده است. ماجرا این است که طبیعت وحشی یوکناپاتافا با ورود یک اتومبیل مخدوش شده است. اتومبیلی که از آن پدربزرگ لوسیوس – راوی رمان – است. در چندروزی که خانواده راوی به سفر رفته‌اند، بون هاگنبک تصمیم می‌گیرد با اتومبیل پدربزرگ به ممفیس برود و راوی نیز با همدست شدن در سرقت اتومبیل همراه بون به راه می‌افتد. «حرامیان» با ریتمی نسبتا پرشتاب آغاز می‌شود و تا آنجا که اتومبیل مسافران ممفیس در گل رودخانه گیر می‌کند، این شتاب دم به دم اوج می‌گیرد و با به گل نشستن اتومبیل، ریتم آهسته می‌شود. نیمه اول رمان تا پیش از سفر به ممفیس قصه در قصه است و گاه خواننده را به یاد رمان‌هایی نظیر تریسترام شندی لارنس استرن می‌اندازد که در آنها راوی مدام از میانه یک قصه، ماجرایی دیگر را نقل می‌کند. داستان «حرامیان» مثل بسیاری از آثار فاکنر در تلاقی‌گاه صنعت و طبیعت اتفاق می‌افتد و به همین دلیل است که اتومبیل‌ها و چهارپایان در نقطه کانونی رمان فاکنر قرار گرفته‌اند و در یکی از سطوح رمان، این زورآزمایی میان آنهاست که رمان را پیش می‌برد و این، تا آنجا پیش رفته که اسب‌ها و قاطرها و حتی اتومبیل پدربزرگ لوسیوس را، در کنار آدم‌های این رمان می‌توان جزو شخصیت‌های به یادماندنی رمان فاکنر به شمار آورد و اگر در سطح دیگر، این رمان را رمان گذر از کودکی به بلوغ جوانی به شمار آوریم باز می‌توان گفت این گذر در رمان فاکنر جز به واسطه اتومبیل و چهارپایان امکان‌پذیر نیست. از صحنه‌های کلیدی رمان، یکی آنجاست که اتومبیل در گل رودخانه گیر می‌کند و دو قاطر آن را بیرون می‌کشند. در این صحنه، آن رویارویی و زورآزمایی گذشته و آینده و طبیعت و صنعت به اوج می‌رسد و از طرفی این لحظه را می‌توان نوعی زمینه‌چینی برای حوادث بعدی رمان در نظر گرفت: گرفتار شدن اتومبیل و نجات آن به واسطه چهارپا و در نهایت بلوغ راوی. بلوغی که با زخم خوردن و آلوده شدن همراه است و آستانه ورود به آن، خانه‌ای خلاف که یادآور قمارخانه‌های کلانشهرها در آثار نویسندگان کلاسیک قرن نوزدهم است. در «حرامیان»، زخم از تجربه بلوغ جدایی‌ناپذیر است و راوی در جریان این تجربه است که زخمی می‌شود و کودکی‌اش خراش بر می‌دارد. خراشی که درد و لذت را با هم دارد. هم دردناک است و هم لذت‌آفرین. لذتی توام با احساس گناه. راوی به مادرش قول داده است که خلاف نکند و اینجاست که خانواده به مثابه هسته مقدس رمان فاکنر نمایان می‌شود. تخطی از قانون‌های قدیمی خانواده در آثار فاکنر همواره یکی از سرچشمه‌های حوادث بعدی است و از طرفی این تخطی انگار امری ناگزیر است همان‌طور که تخطی از قانون طبیعت و تجاوز به آن. فاکنر در عین حسرت خوردن بر انسجام از دست‌رفته و نابودشده، ناگزیری این نابودی را هم روایت می‌کند. روایت او در میانه نابودی و مقاومت در برابر نابودی و احساس گناه و عذاب کشیدن بابت خیانت به قانون قدیم شکل گرفته‌اند. گرچه در «حرامیان» این عذاب و گناه و تقابل‌ها به اندازه دیگر آثار فاکنر تراژیک نیستند و فاکنر تا پایان ریتم سرخوشانه روایت را حفظ می‌کند. ریتمی که از طرفی، رمان‌های توأمان و به ویژه هاکلبری‌فین را هم به یاد می‌آورد. راوی رمان از پشت سر گذاشتن کودکی و خیانت به خانواده از طریق همدستی در ربودن اتومبیل پدربزرگ و بی‌اجازه آن را به ممفیس بردن عذاب می‌کشد و می‌خواهد به همان جهان بی‌خدشه و پاک کودکی‌اش بازگردد. اوج این میل به بازگشت، آنجاست که راوی همراه عمو پارشام به ماهیگیری می‌رود و کنار نهر انگار برای یک لحظه، آن معصومیت کودکانه از دست‌رفته‌اش را باز می‌یابد و از بحران و زخم بلوغ به آن پاکی بر می‌گردد. در این صحنه، حال و هوایی هست که نوعی بازگشت به دوران جنینی را تداعی می‌کند. دوران اتصال به مادر و اتحاد با او. راوی با حرکتی گناهکارانه به سمت ممفیس، از مادر جدا افتاده است. در پایان هرچند با حل و فصل مساله پیش آمده، راوی به آغوش خانواده باز می‌گردد اما در این بازگشت او دیگر همان کودکی نیست که رفته بود. او از سفر به اعماق بازگشته است و زخمی را از سر گذرانده که زندگی او را به قبل و بعد از خود تقسیم کرده است. کودک در بازگشت خود، تجربه جوانی و بلوغ را آورده است. تجربه‌ای که می‌تواند هسته سخت خانواده و قانون آن را خدشه‌دار کند، همان گونه که در آثار پیشین فاکنر چنین شده است. حرامیان انگار پرتابی است به پیش از وضعیت خشم و هیاهو و در عین حال مقدمه‌ای است بر تراژدی بزرگ فاکنر در آن رمان‌ها.

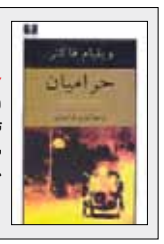

حرامیان
ویلیام فاکنر
ترجمه:
ناشر: نیلوفر
چاپ اول: ۱۳۹۰

اسفار کاتبان

و هنوز می‌نویسم...

جمال میرصادقی
داستان‌نویس

■ مدت‌هاست که سه رمان کامل و آماده چاپ دارم. اما آنها را برای اخذ مجوز به ناشر نمی‌دهم، تا روی آنها داغ نخورد. «پیش از آنکه خبر شوی عاشق شده‌ای»، «دو چراغ آبی روشن» و «هورسان‌ها» این سه رمان هستند که تمام شده‌اند. اما قصد ندارم فعلا آنها را به ناشر بسپارم.چرا که در شرایط فعلی اساسا امکان گرفتن مجوز وجود ندارد و تا زمانی که وضعیت ممیزی کتاب این‌گونه است، ترجیح می‌دهم هیچ یک از آثارم را به ارشاد نفرستم. نزدیک به سه سال است که از طریق ناشر پنج کتاب به ارشاد فرستاده‌ام که یا مجوز نگرفته‌اند، یا آنقدر با حک و اصلاح مواجه شده‌اند که ترجیح می‌دهم اصلا منتشرشان نکنم. در این بین، تنها یک کتاب «راهنمای رمان‌نویسی» پس از مدت‌ها مجوز گرفته است.

«آسمان رنگ رنگ» رمان دیگرم را چند سال پیش از سوی نشر اشاره به ارشاد فرستادم، یک سال پیش فهرست اصلاحات آن را دریافت کردم. اما موارد اصلاحی به گونه‌ای است که از چاپ آن منصرف شده‌ام. از این رمان نزدیک به سه صفحه ایراد گرفته‌اند، ۶۰، ۷۰ مورد عجیب... با این حساب ناگزیر این رمان را هم رها کرده‌ام.

«زنان داستان‌نویس نسل سوم» کتاب دیگری است که شش ماه پیش فهرست اصلاحات آن را تحویلم داده‌اند و این کتاب نیز با این وضعیت امکان چاپ نخواهد داشت. من در این کتاب از میان ۹۰ مجموعه داستانی که زنان داستان‌نویس‌مان منتشر کرده‌اند، ۶۶ داستان را انتخاب کرده‌ام. ۶۶ نویسنده‌ای که دست‌کم یک رمان یا مجموعه‌داستان منتشر کرده‌اند. در این کتاب یک داستان از هرکدام انتخاب کرده‌ام و در پایان هر داستان به تفسیر آنها پرداخته‌ام. برای این کتاب -که قرار بود از سوی نشر مروارید منتشر شود- یک مقدمه نیز درباره فعالیت‌های چشمگیر زنان داستان‌نویس‌مان در این سال‌ها نوشته‌ام. عجیب و جالب آن‌که تمام داستان‌های این کتاب از نویسندگان دیگر است و تمام‌شان پیش از این منتشر شده‌اند، اما در این کتاب همان داستان‌ها با اصلاحات مواجه شده‌اند. مثلا کتاب‌های خانم بلقیس سلیمانی مدام منتشر می‌شوند، اما از همین داستان -که یکی دو سال پیش منتشر شده- ایراد گرفته‌اند. واقعا نمی‌دانم چه ساز و کاری در این میان وجود دارد.

من که نمی‌توانم داستان‌های دیگران را- تازه آن هم داستان‌هایی را که قبلا منتشر هم شده‌اند- تغییر دهم!

از این رو طبعا این کتاب نیز چاپ نخواهد شد...

«پیشکسوت‌های داستان کوتاه» هم چنین وضعیتی دارد. این کتاب را که ۱۰ سال پیش توسط انتشارات نگاه منتشر شده بود، برای چاپ دوم به نشر نیلوفر داده‌ام اما این کتاب نیز بلاتکلیف مانده است. «پیشکسوت‌های داستان کوتاه» تماما به نویسندگان اروپایی مثل چخوف، همینگوی، گوگول و غیره پرداخته است اما با گذشت مدت زمان زیادی هنوز مجوز چاپ دوم آن صادر نشده است. «سپیده‌دمان» برگزیده‌ای از سه مجموعه داستانم است که هر سه پیش از انقلاب چاپ شده‌اند. این کتاب هم پس از انجام اصلاحات مدنظر ارشاد همچنان بلاتکلیف است. در این کتاب ۳۰ داستان گزیده‌ای از مجموعه داستان‌های؛ «مسافرهای شب»، «چشم‌های من خسته» و «شب‌های تماشا و گل زرد» آمده است. خود من در ابتدا یکی از داستان‌هایی را که حدس می‌زدم با مشکل مواجه شود از مجموعه حذف کردم و سپس مقدمه‌ای بر آن نوشتم و کتاب را توسط انتشارات نیلوفر به ارشاد فرستادم. از ۲۹داستانی که به ارشاد فرستاده شد، پنج داستان را حذف کردند و چند جمله و کلمه از داستان‌های دیگر نیز مورد ایراد واقع شد. من حاضر به انجام این تغییرات شدم و دست آخر ۲۰ داستان را با انجام اصلاحات مجددا به ارشاد فرستادیم. اما اکنون که حدود یک سال و نیم از انجام اصلاحات و ارسال مجدد کتاب می‌گذرد هنوز هیچ خبری از آن نیست.

اما «راهنمای رمان‌نویسی» که به تکنیک رمان‌نویسی می‌پردازد سرانجام مجوز انتشار گرفت و اخیرا منتشر شد. البته این کتاب نیز مقداری اصلاحات داشت... اما بالاخره توسط انتشارت سخن منتشر شد. این روزها روی کتابی با نام «زاویه دید در داستان» کار می‌کنم که هنوز تمام نشده است. این کتاب نیز به عناصر داستان و شناخت داستان می‌پردازد و راهنمای نویسندگی است. اما به جز این، بیش از ۲۰ داستان کوتاه دارم که برخی از آنها در نشریات چاپ شده‌اند اما به هیچ‌وجه در وضعیت فعلی آنها را به ارشاد نخواهم فرستاد. اما هنوز می‌نویسم... شرایط واقعا دشوار شده است، اگر من در جای دیگری بودم کتاب‌هایم چاپ‌های متعدد می‌شد. اما در این جا وضع کاملا به گونه دیگری است.